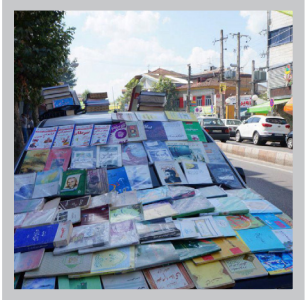


زندگی با کتاب مهربان تراست

تهران، ابتدای خیابان خیام روی دیگری از سکه ساکنان این منطقه را نشان می‌دهد؛ رویی که به وقت دلتنگی و سرگشتگی سراغشان می‌رودو حالشان را خوب می‌کند. شاکیان خسته و بی‌مق برگشته از کشمکش‌های دادگاه، کارمندان اسیر رفت‌وآمدهای بی‌پایان روزانه و بازاریان مسحور عددو رقم، هرروز چشمشان به کتابفروشی دیواری خیابان خیام می‌افتد. حسرت نشسته بر چشمان آقای اباذری ناگفته‌داستان بی‌پناهی کتاب‌هایش را می‌گوید. «اگر آدم‌ها کتاب می‌خواندند زندگی مهربان‌تر بود.» اینجا، انگار دل دیوار را شکافته باشند و ری و پاش را به داستان‌ها و تاریخ گره زده باشند. داستایوفسکی و راوندی روی جلد کتاب‌هایشان آرام و ساکت آخرین تنفس‌های نسل مسن کتاب‌باز ایرانی را تماشا می‌کنند. آدم‌هایی که تکه‌ای از زندگی‌شان به این گوشه خیابان پیوند خورده است. اصلا زندگی در این تکه خیابان خیام بـسرای کتاب‌بازها جور دیگری جریان دارد. داستان این کتابخانه در دل دیوار به نیم‌قرن پیش بازمی‌گردد. به روزهایی که عده‌ای هنوز خیابان خیام را به راسته کتاب‌بازهایش می‌شناختند. آن زمان محمدعلی اباذری در کنار کتابفروشی‌های این منطقه، کتاب‌هایش را روی دیوار تخریب‌شده چید و کارش را شروع کرد. حالا چیزی از آن راسته نمانده و همان دکه قدیمی تنها و آرام و سربه‌زیر به راهش ادامه می‌دهد. انگار که آجرهای دیوار را با کلنگ بتراشند و قفسه‌های فلزی را درونش جادهند. کسی داستان این دکه را نمی‌داند. شاید آن روزها محمدعلی اباذری، عشق کتاب، جایی برای فروش کتاب‌هایش پیدا نکرده و بی‌اجازه شهرداری، از روی عصیان دیوار خیابان را خراب کرده تا از دل دیوار برای خودش کاروکاسبی راه بیندازد. یا کتاب‌های خوانده‌اش را به دست اهلس برساند. امیر اباذری پـسری که ۵ سال است بی‌حضور پدر کتابفروشی را اداره می‌کند می‌گوید: «از آن روزها چیزی به خاطر ندارم. هیچ‌وقت هم از پدرم داستان کتابفروشی دیواری را نپرسیدم، شاید این موضوع تا زمانی که دکه به پراست همچون رازی سربه‌مهر در خاندان ما باقی بماند. جالب است که یکی از مغازه‌های کتابفروشی این راسته چندین سال است که چلو کبابی شده اما هنوز از سردرش اسم کتابفروشی را برنداشته.»

آقابزرگی کتاب‌باز ی حرفه‌ای است و رفیق شفیق اباذری. کتاب‌بازهای حرفه‌ای را هم از نوع راه رفتن و نفس کشیدنشان می‌شناسد. از دور ردشان را با تیر می‌زند و می‌داند دنبال چه کتابی آمده‌اند. تندتند و بی‌وقفه صحبت می‌کند. از آدم‌هایی که به کتاب بی‌احترامی می‌کنند خوشش نمی‌آید و جوابشان را رک و صریح می‌دهد. می‌گوید: «آدم‌ها همین که کتاب را در دست می‌گیرند و باز می‌کنند معلوم می‌شود کتابخوان هستند یا نه. کتابخوان‌های حرفه‌ای



سراغ شناسنامه می‌روند و سال انتشار و نوبت چاپ را می‌بینند. بقیه کتاب‌ها را باز می‌کنند و دنبال عکس یا پاراگرافی می‌گردند که نظرشان را جلب کند. معمولا مشتری‌های ثابت ما مردان و زنان سن بالایی هستند که دنبال کتاب‌های خاص و نایاب می‌گردند. ۳۰-۴۰ مشتری ثابت دارم که به صورت هفتگی و ماهیانه به اینجا می‌آیند. تا ۱۵ سال پیش مشتری‌های ما بیشتر دانشجو بودند اما آن‌ها حالا سراغ سایت‌ها می‌روند.» آقابزرگی همکار و رفیق اباذری «تورلیدر» است و در شرکتی به کارهای حسابداری رسیدگی می‌کند. گاهی پیش می‌آید که یک ماه هم نتواند به کتابفروشی سر بزند. امیر اباذری درباره مشتری‌های کتابخوان و کتاب‌بازش می‌گوید: «آدم‌های کتابخوان و کتاب‌باز ظاهر آرام‌تری دارند. مشتری‌های ما بیشتر از طبقه متوسط هستند. بازاری‌هایی‌هروزر از اینجا عبور می‌کنند که قیمت سسرویس و روغن ماشینشان یک میلیون تومان است. اما وقتی می‌آیند و قیمت کتابی را ۵۰ هزار تومان به آن‌ها می‌گویی طوری نگاهت می‌کنند که انگار کلاهبرداری. فقط کتابخوان‌ها قدر و قیمت کتاب را می‌دانند و به زندگی مهربان‌تر نگاه می‌کنند.»

قصه زندگی آدم‌ها

صفحه آدم‌هاجایی برای قصه گفتن است. می‌خواهیم در این صفحه هفته‌نامه آتیه‌نو، قصه آدم‌ها را برای شما بگوییم. آدم‌هایی که همیشه پیرامون ما هستند. آدم‌های معمولی که مثل مادر کارشان موفق می‌شوند، شکست می‌خورند، می‌برندو می‌بازند. آدم‌هایی که مثل ما گریه می‌کنند، می‌خندند، شادندو گاهی غمگین؛ آنهایی که مثل ما عاشق می‌شوندو برای زندگی می‌جنگند. قصه آدم‌هایی که ما باشیم در این صفحه نگارش می‌شود. شما هم اگر کسی در اطرافتان می‌شناسید که قصه زندگی‌اش شنیدنی است به ایمیل kimia.kimia@gmail.com پیام دهیدو بگویید تا قصه او را بنویسیم.

۱۰ | کتیه‌نو

آدم‌ها

روایت‌زندگی

روایت قدیم و جدید از آرایشگرانی که در تهران فعالیت می‌کنند

آرایشگران، ایستاده پیر می‌شوند



حکایت سلمانی‌های قدیم و جدید را پای صحبت بااهل فنش دریافتیم. شغلی که هم می‌تواند مدرن باشدو درآمدهای گزاف داشته باشدو هم می‌تواند یک دکان کوچک برای دورهمی‌های رفتای قدیمی باشد ■ عکس تزئینی است

آرایشگاه زنانه و مردانه نیست؛ روزی جوانی پیشم آمدو خواست ابروهایش را تمیز کنم، اما من بلد نبودم؛ من از دوربال مو اصلاح کرده‌ام تا حالا که رخ ۵ هزار تومان است. خدا رو شکر راضی هم هستم، چهار پسر دارم که هیچ کدام آرایشگر نیستند. درس مو سر در کم شده‌است می‌گویند: «ما قدیم‌ها دو مدل مو بیشتر نداشتیم یکی «کاکل جلوی سر» و دیگری «فرق سر» اما حالا آنقدر مدل‌های مختلف مد شده که اسم‌هایش را هم نمی‌شود یاد گرفت. من فقط بلدم با شماره‌های مختلف دستگاه‌های معمولی موها را اصلاح کنم.»

آقارضا دیسک کمر دارد و نمی‌تواند مدت طولانی سر پا بایستد و کار کند. وقت‌های زیادی با دوستانش داخل مغازه می‌نشیند و صحبت می‌کنند. اما آقارضا اعتقاد دارد شغلش را بیشتر به این خاطر دوست دارد که هرروز با دوست‌های قدیمی‌اش ساعت‌ها می‌تواند خوش‌وبش کند. اما وقتی با این سوال مواجه می‌شود که اگر خدای نکرده روزی برسد که دیگر نتواند برای باز کردن مغازه از خانه بیرون بیاید می‌گوید: «مغازه‌ام را اجاره می‌دهم و با اجاره‌اش یک‌لقمه نان با همسرم می‌خورم.»

■ برای راه‌اندازی آرایشگاه صد میلیون تومان هزینه کردم

بعضی از آرایشگاه‌های مردانه این روزها آنقدر لوکس هستند و کارهای عجیب‌وغریبی انجام می‌دهند که گاهی ۶-۵ شاگرد

نمای نزدیک

من معمولا کار گر استخدام نمی‌کنم. جوان‌هایی که دوست داشته باشند شش ماه برای کارآموزی می‌آیند و اگر خواستند اینجا مشغول به کار می‌شوند. اینجا قدیم‌ها مغازه عطاری پدرم بود که من آن را به آرایشگاه تبدیل کردم. چون خودم به این کار علاقه داشتم. از بین ۵ نفری که اینجا کار می‌کنند دوفنر بیمه هستند و سه نفر بیمه ندارند. خودشان برای بیمه ابر از تمایل نکرده‌اند. می‌گویند هر چه حقوق بیشتری داشته باشند بهتر است.

هم برایش کم است. آن‌ها در مناطق مرکز به سمت بالای شهر هستند. یکی از این‌ها در خیابان سهروردی شمالی است. اسم صاحب مغازه فرید است. می‌گوید: «هشت سال پیش برای راه‌اندازی کسب‌وکارم نزدیک به صد میلیون تومان هزینه کردم.» راست می‌گویند. اینجا تعدادی مشتری هستند که هرروز صبح برای ششوار زدن موهایشان می‌آیند یا هفته‌ای سه‌بار از ماسک صورت استفاده می‌کنند. باید برای همه آن‌ها فضا و نیروی کار خوب باشد. فرید می‌گوید: «من معمولا کارگر استخدام نمی‌کنم. جوان‌هایی که دوست داشته باشند شش ماه برای کارآموزی می‌آیند و اگر خواستند اینجا مشغول به کار می‌شوند. اینجا قدیم‌ها مغازه عطاری پدرم بود که من آن را به آرایشگاه تبدیل کردم. چون خودم به این کار علاقه داشتم. از بین ۵ نفری که اینجا کار می‌کنند دوفنر بیمه هستند و سه نفر بیمه ندارند. خودشان برای بیمه ابر از تمایل نکرده‌اند. می‌گویند هر چه حقوق بیشتری داشته باشند بهتر است. شاید راحت‌تر بتوانند خرج خانواده‌شان را بدهند.»

■ برای مجوز مغازه، دیپلم فنی‌وحرفه‌ای آرایشگری گرفتم

حمید به‌تازگی آرایشگاه کوچکی در خیابان نامجوی تهران تاسیس کرده. هنوز یک ماه هم نمی‌شود. داخل مغازه‌اش همه‌چیز به رنگ سفید است. قفسه‌های چوبی را یکی‌یکی رنگ‌آمیزی و داخل دیوارها طراحی کرده. هر کدام از اسباب‌ها را



یکشنبه ● ۱۴ آذر ۱۳۹۵ ● شماره هشتاد و دو

A T I V E H N O

داخل آن‌ها گذاشته تا هم دکور باشد و هم از آن‌ها استفاده کند. می‌گوید: «خیلی از آرایشگاه‌های مردانه در تهران مجوز ندارند و همین‌جوری باز می‌شوند و بعضی‌هایشان خیلی زود بسته می‌شوند. اما من برای گرفتن مجوز در دوره‌های سه تا شش ماهه تئوری و عملی زیر نظر سازمان فنی‌وحرفه‌ای آموزش دیدم. بعد در آزمون وزارت کار شرکت کردم و مدرک معتبر فنی‌وحرفه‌ای گرفتم. صورت‌شناسی و ابزارشناسی از مهم‌ترین مباحثی هستند که باید در موردشان آموزش دید. اگر خودتان هم مدرک ندارید، یعنی به صورت کارآموزی کار را یاد گرفته‌اید و می‌خواهید مجوز بگیرید، باید به‌اصطلاح مباشر تعیین کنید؛ یعنی از طریق کسی که مدرک آرایشگری دارد مجوز بگیرید.»

حمید در تجربیات روزهای کاری‌اش تعریف می‌کند: «آرایشگرها باید به ساز مشتری برقصند. اولین چیزی که «اوستاکار»های این حرفه به ما سفارش می‌کنند، همین است. همین‌طور فرم صورت را نظر استخوانی یا گوشتی بودن، جنس مو، اندازه گردن، اشکال هندسی سر و سایر گزینه‌ها را باید آرایشگر در نظر بگیرد و بعد تصمیم می‌گیرد که مو را چگونه اصلاح کند.» حمید مغازه ۳۰متری‌اش را با ۵۰ میلیون پول پیش و ماهی ۲ میلیون تومان اجاره کرده. می‌گوید: «روزی اول مشکلم این بود که مغازه‌ام جلوی دید مردم نیست، ولی قدیمی‌های صنف به من گفتند که نیازی نیست مغازات در معرض دید باشد، باید کارت خوب باشد و بتوانی مشتری ثابت برای خودت پیدا کنی. من همه تلاش‌ام را می‌کنم تا بتوانم آرایشگر محبوبی باشم که درآمد خوبی هم دارد.» تعداد مشتری‌های حمید در روز به تعداد انگشتان دو دست هم نمی‌رسد. نگاهی به بیرون مغازه می‌اندازد و نگران در آینده داخل مغازه خودش را تماشا می‌کند.

■ باید برای آرایشگرها مجوز سیار صادر کرد

مشکلات این صنف کم نیست. از نبود فرهنگ بیمه‌ای و آتیه‌نگری گرفته تا مشکلات جسمی زیادی که این شغل را تا حد شغلی زیان‌بار پیش می‌برد. به نظر مصطفی گواهی، رئیس اتحادیه آرایشگران مردانه تهران، برای حل مشکلات صنف آرایشگرها باید برایشان مجوز سیار صادر شود تا فرد بتواند به‌راحتی با تغییر محل کار خود مجوز را نیز تغییر دهد یا اینکه داشتن یک یا نیم‌دانگ مغازه از جمله شرایط دریافت مجوز کسب باشد تا بتوان در صورت بروز مشکل اقدامات قانونی لازم را انجام داد.

گواهی به آتیه‌نو می‌گوید: «آرایشگری را باید جزء مشاغل سخت و زیان‌آور به حساب بیاورند و به آن سختی کار بدهند. آرایشگران علاوه بر بیماری‌هایی از جمله آرتروز، دیسک و واریس، دچار بیماری‌هایی می‌شوند که از مشتری به آرایشگر منتقل می‌شود، با وجود اینکه هیچ‌گونه خدمات بهداشتی به آن‌ها داده نمی‌شود.» گواهی که به گفته خودش اتحادیه برای مرتفع کردن بخشی از مشکلات صنفی آرایشگران، تلاش بسیاری کرده‌از کندی روند رسیدگی به مشکلات گلایه می‌کند: «به‌شخصه از طریق اتاق اصناف تهران و وزارت تعاون، کار و رفاه اجتماعی نسبت به حل این مشکل اقدام کرده‌ام اما هیچ جواب درستی نگرفته‌ام.» به‌عزم رئیس اتحادیه آرایشگران مردانه تهران، همچنین به این خاطر که بخش زیادی از آرایشگاه‌های مردانه بدون مجوز مستاجر هستند، شناسایی این واحدها راحت نیست و این واحدها سالانه جابه‌جا یا تعطیل می‌شوند که خود زمینه‌ایجاد مشکلاتی را برای اهالی این صنف فراهم می‌سازد.

مغازه‌ای کوچک که ماندگار شد

پیتزا داوود، یک دانگ برای بچه‌های بی‌سرپرست



بیشتری می‌دهد تا بخورند و سیر شوند. آقا داوود وقت‌هایی که احساس کند مشتریان دارند برای هم خالی می‌بندند، با به صدا درآوردن صدای زنگ صحبت آن‌ها را قطع می‌کند و با تابلویی به صورت آشکار هشدار داده که خالی‌بندی و مخ‌زنی در رستوران او ممنوع است. ضمنا اگر موقع پرداخت با دوستانتان تعارف کنید، آقا داوود تعیین می‌کند چه کسی باید حساب کند. آقا داوود اینجا را در سال ۱۳۴۰ همراه شریک ارمنی خود تاسیس کرده‌است. ظاهر مغازه مثل همان روز اول است. نه چیزی اضافه شده، نه کم شده. اما آقا داوود نمی‌تواند با شریکش به تفاهم برسد و از او جدا می‌شود. شریک آقا داوود پیتزا پنتری را که پیتزافروشی مجللی است افتتاح می‌کند و آقا داوود همان‌جا می‌ماند.

تا مشتری‌ها برای انتظار روی آن بنشینند. مشتری نشسته و ننشسته آقا داوود برایش یک بشقاب پر از کالباس داخل فویل پیچیده می‌آورد که گاهی کیفیت چندان ندارد. روی کالباس‌ها را هم پر از سس و آویشن می‌کند. داخل بشقاب خبری از جنگال نیست و مشتری‌ها باید آن را با دست بخورند. نوشابه‌ها هم نی ندارد و آقا داوود وقتی این انتقادها را می‌شنود می‌گوید: «مشتری ما نیاز به این چیزا نداره.» در رستوران آقا داوود هیچ چیز به غیر از پیتزا و نوشابه فروخته نمی‌شود، اما اگر داوود تصور کند کسی از پس خوردن حجم غذای سفارش داده شده برنخواهد آمد، سفارش را نمی‌پذیرد. آقا داوود بعد از خوردن غذا از همه مشتری‌های می‌پرسد که سیر شده‌اند یا نه. اگر جوابشان منفی باشد به آن‌ها کالباس